

پول خاکه ذغال را پرداخت. آزاد شدم!^۱

* مرحوم حاج آقا رضا خراسانچی گفت: عموی من حاج علی اکبر در اواخر عمر فلج شد و آب از دهانش می ریخت و نمی توانست درست حرف بزند، به طوری که حرف «ر» را «ل» می گفت. روزی به من گفت: من فردا میلم. من فهمیدم که می خواهد بگوید من فردا می میرم. ولی با خود گفتم شاید می خواهد بگوید: من می خواهم به مشهد بروم. گفتم: هوا سرد است، بهتر است به مشهد نروید. گفت: نه، میگم من می میلم (یعنی می میرم). این را گفت و فردای آن روز مرد.

رمضانِ باغبان، روزی به من مراجعه کرد و گفت: دیشب، حاج علی اکبر را خواب دیدم که در باغ و سیعی بود، حالش را پرسیدم، گفت: خیلی خوبم، ولی پنج ریال به نانوی نزدیک منزل بدهکارم. بابت یک عدد نان، بیست تومان به وی داده ام، چون بقیه اش را نداشت بدهد، گفت: طلبم باشد. گفتم: من می میرم و ورثه ی من طلبت را نمی دهند. گفت: اشکال ندارد! ولی من از جهت این پنج ریال ناراحتم.

آقای خراسانچی گفت: نزد نانوا رفتم و به او گفتم: از حاج علی اکبر چیزی طلبکاری؟ گفت: بله، یک نان خرید و به جای ۵ ریالی بیست تومانی داد، من پول خرد نداشتم و پول را نگرفتم و گفتم: بماند. گفت: من می میرم و ورثه ام پول تو را نمی دهند و من گفتم اشکال ندارد! معلوم شد این خواب، از رؤیاهای صادقه بوده است، پنج ریال به او دادم.

* در سفری که از قم به تهران می آمدم، با مسافری از اهالی کاشان هم صحبت شدم و سخن از بقای روح شد. گفت: در این حرف، جای هیچ گونه تردیدی نیست. برادرم، به دل درد شدیدی مبتلا شد و از دنیا رفت. بعد از دو سال او را در خواب دیدم و به او گفتم: برادر! چرا در این مدت به خوابم نیامدی؟ گفت دو سال است گرفتارم. علتش را پرسیدم. گفت: روز آخر عمرم از فلان شخص و در فلان محل، خاکه ذغال خریدم و پنج ریال به او بدهکار شدم و فرصت نشد بدهی ام را پرداخت نمایم، لذا دو سال است گرفتار عذابم. این پول را بدهید تا آزاد شوم. صبح روز بعد، به محلی که گفته بود رفتم و به صاحب دکان گفتم: آیا دو سال قبل شخصی به این نام از شما خاکه ذغال خرید و پنج ریال

^۱ - با تغییراتی مختصر به نقل از: کرباسچیان، علی اصغر. ۱۳۸۷. حکایات استاد. تهران: نشر آفاق

^۲ - خاکه زغال. (ترکیب اضافی، مرکب) خرده ی انگشت. ریزه ی زغال (دهخدا)

بدهکار شد؟ دفترش را باز کرد، اسم برادرش را نوشت. پولی به او داده و رضایتش را فراهم کردم. شب بعد برادرش در خواب به خواهرم گفته بود: چون برادرش پول خاکی را پرداخت، آزاد شدم. نکته جالب این است که من این مطلب را به خواهرم نگفته بودم، تا کسی بگوید خواهرم به واسطه ی سابقه ی ذهنی این خواب را دیده است!

* آقای جابر انصاری - که در خیابان شهباز تهران لوستر فروشی دارد - گفت: شبی مادرم را در خواب دیدم که آتش از بدنش شعله می کشد، به من گفت: بیست و سه تومان به ابراهیم یهودی - که در محله ی یهودی ها ساکن است - بدهکارم و از این جهت در عذابم.

روز بعد به دکان ابراهیم یهودی رفته و مطلب را گفتم. گفت: من از این زن، پولی طلب ندارم. در مقام تحقیق برآمدم که از اقوام ما چه کسی با ابراهیم یهودی معامله دارد. بعد از مدتی بالاخره یک نفر از فامیل را پیدا کرده و مطلب را به او گفتم. گفت: دو سال قبل، روز پنجم اسفند ماه، با مادر شما به دکان ابراهیم رفتیم، مادرتان پارچه ای خرید و بیست و سه تومان بدهکار شد. به ابراهیم مراجعه کرده و مطلب را گفتم. دفتر آن تاریخ را باز کرد، همان مبلغ در دفتر نوشته شده بود. پول را داده و رضایت خواستم. یکی از اقوام که از این جریان اطلاعی نداشت گفت: مادرت را در خواب دیدم به من گفت: به پسرم بگو پول یهودی را دادید، عذاب از من برطرف شد.

* آقا سید محمد خان گرامی پسر مرحوم آقا سید عبدالله خان گرامی گفت: دو شب بعد از فوت پدرم، ایشان را در خواب دیدم، پرسیدم: حال شما چه گونه است؟ شش تومان و دو قران در قبر، فشارم می دهد. برادرش را بیدار کردم. این مبلغ در دفترها نوشته نشده نبود. صندوق را باز کردیم، دیدیم شش تومان و دو قران پول، در کهنه ای بسته شده و در کاغذی که روی آن است نوشته شده این پول فاطمه (با ذکر مشخصه ای که فهمیدیم کدام فاطمه است) است.

روز بعد پول را به او دادیم و شب بعد پدرم در خواب به خواهرم گفت: شش تومان و دو قران را دادید، فشار از من برداشته شد.

* آقای حکیمی که در سرای خدایی حجره دارد، گفت: آقای اصطباری ۹۶۰۰ ریال از پیرمردی در سرای عزیزی طلبکار بود، چون چک و سفته ای نداشت، بدهکار منکر شد و پولش را نداد. اصطباری و پیرمرد هر دو مردند. بدهکار

پس از مرگ، به خواب پسرش آمد و گفت: ۹۶۰۰ ریال به اصطباری بدهکارم، منکر شده و به او ندادم. اصطباری در این جا مزاحم من شده است، این مبلغ را به ورثه اش بدهید. ورثه را پیدا کردند و بدهی اش را پرداختند.^۳

^۳- این نقلها که هر کدام با شواهدی نشانه‌ی منطبق بودن با واقعیت است، با مطالب وارده در آیات و روایات و سیره‌ی اهل بیت علیهم السلام هم‌سو است. لطف خدا و شفاعت اولیای الهی امری قطعی است اما حساب و کتاب در برزخ و قیامت نیز دشواری‌های خود را دارد.
خدای متعال بر همه‌ی ما رحم فرماید.